

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال دوازدهم، شماره ۴۶، زمستان ۱۳۹۸

صفحات: ۱۶۳-۱۴۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۳؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۹/۱۹

نوع مقاله: پژوهشی

تقابل قدرت منطقه‌ای و هژمون در خاورمیانه بر اساس نظریه ثبات هژمونیک

مجتبی استوار* / امیر هوشنگ میرکوشش** / علی محمدزاده***

چکیده

هژمونی به نوعی نظم بین‌المللی یا به وضعیت خاصی از نظم جهانی اشاره دارد که بر مبنای انگیزه‌ها و رفتار تفوق‌جویانه و کنترل طلب یک دولت شکل می‌گیرد و یک کشور در تمامی مقوله‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی در سطحی بسیار برتر از دیگر قدرت‌ها قرار می‌گیرد. بر اساس نظریه ثبات هژمونیک، آمریکا به دنبال رهبری بلامنازع جهان و مناطق استراتژیکی نظیر خاورمیانه می‌باشد. نتایج این پژوهش که با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی به رشته تحریر درآمده است نشان می‌دهد که قدرت هژمونیک آمریکا اصلی‌ترین مانع در تبدیل شدن جمهوری اسلامی ایران به قدرت اول منطقه‌ای به رغم برخورداری از جمعیت، موقعیت راهبردی، منابع عظیم هیدروکربن، گرایش‌های ایدئولوژیک و استقلال بالای آن است.

کلیدواژه‌ها

هژمونی، ثبات هژمونیک، انقلاب اسلامی ایران، روابط ایران و آمریکا، قدرت منطقه‌ای، خاورمیانه.

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران.

** استادیار گروه روابط بین‌الملل، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران (نویسنده مسئول)

ammirkooshesh@gmail.com

*** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

مقدمه

بی تردید منطقه خاورمیانه، از مهم‌ترین مناطقی است که تمرکز و توجه بسیاری از بازیگران بین‌المللی را به خود معطوف کرده است. موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ذخایر عظیم انرژی، از مهم‌ترین عواملی هستند که باعث اهمیت مضاعف این منطقه شده‌اند. از این رو، هر کدام از بازیگران و سازمان‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، برای توسعه نفوذ و حضور در خاورمیانه به رقابت پرداخته و درصدد دست‌یابی به منافع و اهداف خاص خود در منطقه هستند. آمریکا به عنوان مهم‌ترین بازیگر فرامنطقه‌ای دخیل در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی این منطقه همیشه مورد توجه دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است و اقدامات سیاسی این کشور و ابعاد متنوع و گستردگی آن بر نحوه‌ی شکل‌گیری و تغییر و تحول ساختارهای قدرت در این حوزه مؤثر بوده است. آمریکا در راهبردهای خاورمیانه‌ای خود اهداف کوتاه مدت، میان‌مدت و بلندمدتی را دنبال می‌کند و توأمان از ابزارهای متنوع سخت و نرم برای تحقق این اهداف استفاده می‌کند. نظم جدید حاکم بر خاورمیانه‌ی موردنظر آمریکا، مبتنی بر ایجاد توازن قوا و جلوگیری از ایجاد یک ابرقدرت منطقه‌ای است. به عبارت دیگر، آمریکا در تلاش است تا با کمک قدرت‌های منطقه به طور موازی از قدرت گرفتن بیش از حد یکی و تضعیف دیگری جلوگیری نماید و از این طریق اهداف سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را در این منطقه دنبال کند و هژمونی خود را تثبیت نماید. در این رهگذر، جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از مهمترین بازیگران قدرت‌مند منطقه‌ای بیش‌ترین نقش را در ایجاد نظم منطقه‌ای و شکل‌دهی به ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی خاورمیانه دارد. از این رو، شایسته است سیاست‌های راهبردی خویش را متناسب با ساختارهای قدرت در این منطقه و سیاست خارجی دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به خصوص آمریکا بازسازی نماید تا از این طریق هم از فرصت‌های به وجود آمده بهره‌برداری نماید و هم هزینه‌های احتمالی ناشی از قدرت بازیگری دیگر بازیگران را به حداقل ممکن برساند.

۱- چارچوب نظری

نظریه ثبات هژمونیک اولین بار در سال ۱۹۷۳ توسط چارلز کیندلبرگر^۱ در کتابی با عنوان "جهان در رکود ۱۹۲۹-۱۹۳۹" مطرح گردید. کیندلبرگر مدعی شد که نظام جهانی ممکن

1 Charles P. Kindleberger

است به خودی خود به سوی توازن و تعادل حرکت نکند. در چنین شرایطی نظام بین‌الملل نیاز به نوعی رهبری دارد تا ثبات جهانی را تضمین کند.

از دیدگاه وی برخی کارکردهای موجود در سیستم اقتصاد بین‌الملل مستلزم سازمان‌دهی و اجرا توسط کشوری واحد است تا این نظام ثبات یابد. نظریه ثبات هژمونیک کیندلبرگر مورد توجه صاحب‌نظران حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار گرفت. در واقع نظریه پردازان با نقد به این نظریه هر یک ابعاد جدید به آن افزودند. رابرت گیلپین^۱ در تبیین نظریه ثبات هژمونیک این گونه استدلال می‌کند که دوره‌های صلح و ثبات نسبی نظام بین‌الملل در قرون نوزدهم و بیستم ناشی از هژمونی بریتانیا و پس از آن آمریکا بوده است. از دید وی توازن قدرت به مرور زمان و به دلایل مختلف تغییر می‌کند و این دگرگونی‌ها ضمن از هم گسیختن سیستم موجب بروز جنگ‌هایی برای به دست گرفتن می‌شود و سرانجام سیستم بر مبنای منافع هژمون جدید بار دیگر سازمان‌دهی خواهد شد (کیندلبرگر، ۱۹۷۳: ۲۸۸).

هژمونی به نوعی نظم بین‌المللی یا وضعیت خاصی از نظم جهانی اشاره دارد که بر مبنای انگیزه‌ها و رفتار تفوق‌جویانه و کنترل‌طلب یک دولت شکل می‌گیرد. در این شرایط، الگوی توزیع توانمندی‌ها در سطح نظام بین‌المللی بر محور مساعی آن دولت برای دستیابی به منصب قدرت غالب و بهره‌گیری از آن در مسیر مدیریت این نظم، معنا و هویت می‌یابد. در چارچوب تحلیلی قدرت هژمون بر مفاهیم رضایت هژمونیک و توانایی تأکید می‌شود. اولی به پذیرش قدرت هژمون از سوی بخشی از اعضای جامعه جهانی اشاره دارد. از این زاویه، رضایت هژمونیک به نقش رضایت عمومی در پایداری رهبری دولت یاد شده و اهداف آن توجه دارد (ایوانز^۲ و نوام^۳، ۱۳۸۱: ۳۳۹-۳۳۸).

نظریه ثبات هژمونیک در روابط بین‌الملل از موضوعات مرتبط با مکتب واقع‌گرایی است که طبق آن، جریان منظم و باثبات اقتصاد بین‌المللی لیبرال مستلزم مدیریت یک قدرت برتر است. قدرت برتر یا هژمون از یک سو دارای بزرگ‌ترین و قوی‌ترین قابلیت‌های اقتصادی همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک است و از سوی دیگر مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصه بین‌المللی می‌باشد. طبق تئوری ثبات هژمونیک، از آنجا که عرصه روابط بین‌الملل عرصه رقابت و نزاع دولت‌ها (دولت-ملت‌ها) بر سر قدرت است و هم‌چنین از آنجا که قدرت

1 Robert Gilpin

2 Graham T. Evans

3 Jeffrey Newham

پدیده‌ای نسبی است، جریان آزاد اقتصاد بین‌الملل نیز تابع معادلات قدرت است و با دست نامرئی تحقق نمی‌یابد. مناسب‌ترین نوع توزیع قدرت نیز توزیع هژمونیک آن است، به گونه‌ای که قدرت هژمون ضمن جلب رضایت دولت‌های ضعیف‌تر بالاخص قدرت‌های درجه دوم، به اعمال مقررات اقتصاد لیبرال می‌پردازد. بر پایه نظریه ثبات هژمونیک، ایجاد ثبات جهانی مستلزم ثبات دهنده‌ای است که نیروی هژمونیک داشته باشد. رهبر هژمون در جهان باید دارای شرایطی باشد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۷۱):

- ترویج اقتصاد لیبرال در برابر اقتصادهای حمایتی
- کنترل بر مواد خام بازار و سرمایه و نرخ ارز
- کنترل بر تسلیحات متعارف و غیرمتعارف در جهان
- تمسک به آرمان‌های جهانی نظیر حقوق بشر و دموکراسی

۲- هژمونی جویی آمریکا

هدف از هژمونی، ارتقای امنیت کشور هژمون و بقای حاکمان کشورهایی است که هژمونی و نظم آن را پذیرفته‌اند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت در این میان، کالایی به نام امنیت وجود دارد که هر دو طرف می‌خواهند به آن دست پیدا کنند. مراد از امنیت، صرفاً بعد نظامی آن نیست؛ بلکه ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را نیز در بر می‌گیرد. دولت‌ها می‌خواهند به حکومت خود ادامه دهند و در مقابل، کشور هژمون برای تضمین و ثبات هژمونی خود به این کشورها نیاز دارد. بنابراین امنیت، مطلوب طرفین است و برای دستیابی به آن در صورتی که حاکمان کشوری متکی به قدرت داخلی نباشند، روابط سلطه شکل می‌گیرد. بر این اساس، تنها کشورهایی در معرض روابط سلطه‌آمیز قرار می‌گیرند که ویژگی‌های خاصی داشته باشند؛ اهم این ویژگی‌ها از این قرار است (اسنایدر^۱، ۱۹۹۹: ۲۶۶-۲۶۷).

• کشورهایی که از لحاظ استراتژیک مهم هستند و به دو دسته تقسیم می‌شوند:
الف) کشورهایی که به لحاظ جغرافیایی، به کشور رقیب کشور هژمون نزدیک و یا با آن هم‌مرز هستند؛

ب) کشورهایی که به لحاظ جغرافیایی، هم‌مرز و یا در نزدیکی کشور هژمون هستند.

¹ Jack Snyder

- کشورهایی که در مسیر راه‌های استراتژیک حمل و نقل بین‌المللی، خصوصاً راه‌های دریایی قرار دارند؛
 - کشورهایی که بخش عمده‌ای از مواد خام و مواد اولیه تولیدات صنعتی، معادن و انرژی را در اختیار دارند؛
 - کشورهایی که از لحاظ ایدئولوژیک اهمیت دارند. این کشورها صاحب مکتب و اندیشه هستند و می‌توانند بر فرهنگ و اندیشه جوامع دیگر تأثیر بگذارند.
- همه شاخصه‌های مذکور که در کشورهای بااهمیت می‌توان برشمرد، در ایران نیز وجود داشته و البته هم‌چنان وجود دارد. مانند همسایگی با شوروی سابق و روسیه کنونی، به مثابه رقیب ایالات متحده آمریکا؛ در اختیار داشتن یکی از آب‌راه‌های مهم جهان یعنی تنگه هرمز؛ برخورداری از منابع عظیم انرژی اعم از نفت و گاز؛ داشتن منابع و معادن عظیم مواد اولیه و خام که بسیاری از صنایع استراتژیک جهان به آن نیازمندند و داشتن اندیشه، مکتب و فرهنگی جذاب که قادر است بر مردم کشورهای منطقه و حتی دوردست تأثیر بگذارد.

۳- سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا از منظر نظریه ثبات هژمونیک

از زمان تشکیل ایالات متحده آمریکا، رهبران این کشور در راستای ایجاد مصونیت فیزیکی، اشاعه ارزش‌ها و سعادت اقتصادی کشور به طراحی استراتژی‌های متفاوتی اقدام کرده‌اند. در قرن بیست‌ویکم به دلیل عدم وجود چالش مستقیم و خصمانه به وسیله قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل و ماهیت قدرت آمریکا، این کشور متوسل به استراتژی مبارزه با تروریسم گشته است. بنابراین با تغییر در ویژگی‌های آمریکا و دگرگونی در الگوهای قدرت، دولت‌مردان آمریکایی جایگاهی استراتژی‌های کلان را برای تأمین هرچه مطلوب‌تر منافع ملی خود انتخاب کرده‌اند (دهشیار، ۱۳۸۵: ۱۷۶).

این کشور دو دوره کاملاً متفاوت را در عرصه سیاست خارجی خود تجربه نموده است؛ از زمان استقلال تا اواخر جنگ جهانی اول، منطق انزواگرایی بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا حاکم بود و در دوره دوم سیاست بین‌المللی‌گرایی خود را ادامه داد. به طوری که با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، یک بار دیگر سنت بین‌المللی‌گرایی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، تغییرات محسوس و چشم‌گیری را به خود دید. فروپاشی شوروی به نیم-قرن تضاد شرق و غرب خاتمه، ایالات متحده آمریکا را به جایگاه هژمونیک و نظام بین‌الملل را

از حالت دوقطبی خارج و وارد مرحله‌ای تازه نمود که بسیاری آن را دورانی تک‌قطبی با ابرقدرتی ایالات متحده آمریکا نام نهاده‌اند. در این دوران تازه آغاز شده، این کشور برخلاف دوران جنگ سرد که سیاست‌ها و استراتژی‌هایش با اقدامات مقابله‌جویانه اتحاد جماهیر شوروی محدود می‌گشت، بدون آن‌که از جانب قدرتی تحت فشار قرار گیرد، سیاست بین‌المللی‌گرایی خود را تدوین و بدون هیچ‌گونه محدودیتی به مرحله اجرا در می‌آورد (خورشیدی و دیگران، ۱۳۹۶: ۹۳-۹۲).

۴- اهمیت منطقه خاورمیانه برای آمریکا

اصطلاح خاورمیانه اولین بار در اواخر قرن ۱۹ توسط آمریکاییان برای این منطقه به‌کار گرفته شد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۱۳۹). منطقه خاورمیانه هم از لحاظ راهبردی مهم است؛ چون بین اروپا، آسیا و آفریقا واقع شده و تنگه‌های هرمز (که خلیج فارس را به دریای عمان و اقیانوس هند متصل می‌کند) و کانال سوئز (که دریای سرخ را به مدیترانه متصل می‌کند) در آن قرار دارند و هم از لحاظ اقتصادی مهم است؛ چرا که بیش‌ترین ذخایر شناخته شده نفت و گاز در آن قرار دارد. لذا این منطقه به لحاظ جغرافیای سیاسی اهمیت به‌سزایی دارد که قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند به راحتی آن را نادیده انگارند؛ به ویژه آمریکا که داعیه ابرقدرتی را هم بر دوش می‌کشد. لذا برخی معتقدند دکترین‌های ترومن^۱، آیزنهاور^۲، نیکسون^۳، کارتر^۴ و ریگان^۵ و خط‌مشی مهار دوجانبه کلینتون^۶ نمونه‌هایی از عزم جدی آمریکا برای پیگیری منافع خود در خاورمیانه بوده است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۱۴۰)، که این روند هم‌چنان ادامه دارد. برای آمریکا که بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا را دارد و از جایگاه ابرقدرت بی‌رقیب دنیا را می‌نگرد، مسأله انرژی حیاتی است و برای درک اهمیت مسأله انرژی برای آمریکا همین بس که در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در قرن بیست‌ویکم، ذیل عنوان منافع ملی در قرن جدید، مسأله انرژی پس از منافع مربوط به حفظ بقا، اولین موردی است که در رأس منافع حیاتی این کشور قرار گرفته است (ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۷: ۲۷۴) و در همین سند با در نظر گرفتن احتمال

¹ Harry S. Truman

² Dwight D. "Ike" Eisenhower

³ Richard M. Nixon

⁴ James E. Carter

⁵ Ronald W. Reagan

⁶ William J. Clinton

فقدان انرژی جایگزین و محدودیت سوخت‌های فسیلی، از ضربه افزایش قیمت تا سال ۲۰۲۵ و تأثیر ویران‌گر و بحران‌زای آن بر اقتصاد آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ سخن به میان آورده و درصد ارائه طریق برآمده‌اند (ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۷: ۱۸۰).

علاوه بر مسأله انرژی در خاورمیانه، بازارهای عمده کالاهای ساخته‌شده مصرفی و صنعتی غرب نیز در آن واقع شده است و لذا در طول تاریخ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای توجه ویژه‌ای به این منطقه داشته‌اند و تغییر و تحولات عمده آن را رقم زده‌اند و امروزه که ایالات متحده آمریکا در قالب ابرقدرت بی‌رقیب ظاهر شده است، طبیعی و بدیهی است که تسلط بر منطقه به علت مزایای نظامی-استراتژیکی و اقتصادی بی‌بدیل، جزو اصول استراتژیک سیاست خارجی این کشور باشد.

گراهام فولر^۱ منابع آمریکا در خاورمیانه را به ترتیب اهمیت در چهار دسته قرار می‌دهد: حفاظت از منابع انرژی و تداوم جریان آن به غرب؛ حمایت پیوسته آمریکا از امنیت، بقا و رفاه اسرائیل؛ کمک به دولت‌های دوست آمریکا برای تضمین و تقویت ثبات کلی منطقه؛ و بالاخره دسترسی آمریکا به بازارهای منطقه و حفظ و تداوم نفوذ سیاسی آمریکا (فولر، ۱۹۹۰: ۴۱۹).

در یک گزارش رسمی تحت عنوان منافع ملی آمریکا که به سرپرستی گراهام آلیسون^۲ و رابرت بلک ویل^۳ و با مشارکت استادان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و حمایت دانشگاه هاروارد، مؤسسه راند^۴، مرکز صلح و آزادی نیکسون و مرکز تحقیقات علمی و مسائل بین‌المللی بلفر^۵ تهیه شده است، منافع خاورمیانه‌ای آمریکا در سه سطح (۱) منافع ملی حیاتی؛ (۲) منافع ملی خیلی مهم؛ (۳) منافع ملی؛ رده‌بندی شده‌اند و در هر رده منافع به ترتیب اولویت ذکر و بررسی شده‌اند (آلیسون و دیگران، ۱۹۹۶: ۳۹۴۰).

❖ منافع ملی حیاتی آمریکا در منطقه خاورمیانه

- بقای اسرائیل؛

- تضمین تداوم جریان نفت به بازار آزاد.

❖ منافع ملی بسیار مهم آمریکا در منطقه خاورمیانه

¹ Graham E. Fuller

² Graham T. Allison

³ Robert D. Blackwill

⁴ RAND Corporation

⁵ Belfer Center for Science and International Affairs

- جلوگیری از دستیابی دولت‌های منطقه به سلاح‌های کشتار جمعی (به‌ویژه ایران و عراق)؛

- جلوگیری از ظهور یک هژمون منطقه‌ای؛

- تداوم و توفیق فرآیند صلح اعراب و اسرائیل؛

- حفظ روابط حسنه آمریکا با قدرت‌های منطقه‌ای طرف‌دار غرب.

❖ منافع ملی مهم آمریکا در منطقه خاورمیانه

- حمایت از دولت‌های معتدل و میانه‌رو منطقه و رعایت حقوق بشر؛

- مقابله با تروریسم در منطقه.

با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که سیاست اصلی آمریکا در خاورمیانه بر دو پایه عمده قرار دارد: تضمین تداوم جریان نفت منطقه خاورمیانه به غرب و تأمین امنیت و تضمین موجودیت اسرائیل. سایر سیاست‌های آمریکا هم‌چون مقابله با تروریسم، بنیادگرایی، سلاح‌های کشتار جمعی و حقوق بشر در منطقه، جملگی در جهت تأمین و تحکیم دو سیاست فوق می‌باشد.

۵- قدرت منطقه‌ای ایران

یکی از اهداف اساسی جمهوری اسلامی ایران که ناشی از موقعیت ذاتی این کشور است؛ دستیابی به جایگاه برتر منطقه‌ای در عرصه‌های مختلف است. دستیابی ایران به جایگاه نخست منطقه اگرچه دور از دسترس نیست؛ اما با چالش‌ها و محدودیت‌های بسیاری روبروست. در این راستا در عرصه خارجی، تقابل بخشی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به جهت خاستگاه اعتقادی و آرمان‌گرای آن، با برخی از هنجارهای رایج در نظام بین‌الملل، وجود روحیه ضد هژمونیستی و ضد امپریالیستی و عدم سرسپردگی در برابر قدرت‌های خارجی از یک سو و وجود مشکلاتی در روابط با قدرت‌های منطقه‌ای به جهت رقابت بر سر توزیع قدرت در منطقه از سوی دیگر، چالش‌ها و محدودیت‌هایی برای تبدیل ایران به قدرت نخست منطقه‌ای ایجاد کرده است (سمیعی اصفهانی و امیربیک، ۱۳۹۰: ۹۸-۹۷).

در ارتباط با شاخص‌هایی که یک کشور نیاز دارد تا با اتکا به آن‌ها به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شود، اندیش‌مندان گوناگون در مورد آن نظریه‌پردازی کرده و شاخص‌هایی را بیان نموده‌اند. در این ارتباط می‌توان به دانیل فلمس^۱ اشاره کرد که شاخص‌های زیر را برمی‌شمارد:

• **ادعا:** برای قدرت منطقه‌ای، برخورداری از نفوذ بین‌المللی بدون ادعای داشتن نفوذ (به معنی قاعده‌سازی) برای آن کشور و دیگران غیرواقعی خواهد بود.

• **پتانسیل:** بدون منابع سازمانی و مادی، تصور قدرت‌افکنی بین‌المللی و حتی منطقه‌ای دشوار است.

• **اقدامات:** آیا قدرت منطقه‌ای اقدامات و فعالیت‌هایی را در مورد دولت‌های تابع خود انجام داده است؟

• **پذیرش:** این مسأله قابل پرسشی است که آیا دیگر دولت‌ها اقدامات و ادعاهای قدرت منطقه‌ای را پذیرفته‌اند و یا خیر؟

• **نفوذ:** چگونگی اعمال قدرت و نفوذ واقعی از سوی قدرت منطقه‌ای، موضوعی است که می‌تواند مورد قضاوت قرار گیرد (فلمس: ۲۰۰۷: ۱۰).

از پنج شاخص قدرت منطقه‌ای یاد شده در بالا، ایران توانسته تنها دو شاخص آن را داشته باشد؛ نخست، ادعای قدرت منطقه‌ای، که به این شاخص در سند چشم‌انداز و سایر اسناد رسمی کشور اشاره شده و برای دستیابی به آن قاعده‌سازی و برنامه‌ریزی شده و در میان نخبگان کشور نیز در رسیدن به آن اجماع نظر کامل وجود دارد و دوم، عامل پتانسیل، که در این زمینه نیز کشور ما از ظرفیت‌ها و پتانسیل بالنسبه مناسب در مقایسه با سایر رقبای منطقه‌ای خود برخوردار است. از جمله می‌توان به موقعیت جغرافیایی برتر، توان نظامی بالا، جمعیت جوان و تحصیل کرده، روحیه منسجم ملی و ... اشاره کرد. اما در ارتباط با سه شاخص دیگر یعنی اقدامات، پذیرش و نفوذ، علی‌رغم تلاش‌های بسیار به جهت چالش‌های فراوان چه در عرصه خارجی و چه برخی چالش‌های حل‌نشده داخلی، کشور ما هم‌چنان با دشواری‌هایی روبه‌رو است. به‌گونه‌ای که در مورد دو شاخص اقدامات و نفوذ، جمهوری اسلامی ایران هنوز نتوانسته گامی اثربخش بردارد که از آن جمله می‌توان به عدم‌توفیق در تعیین دستور کار امنیتی، سیاسی و اقتصادی منطقه از طریق ایجاد ساختارهای جمعی مناسب اشاره کرد. در مورد شاخص پذیرش نیز کشور ما در برهه کنونی به دلیل باورها و اعتقادات نظام از حیث

1 Daniel Flesmes

ایدئولوژیک در مسیر مقابل نظم موجود در نظام بین‌الملل قرار گرفته و این نظم برخلاف گذشته که زمانی از ژاندارمی ایران در منطقه حمایت می‌کرد؛ امروز نه تنها سر سازگاری با آن ندارد، بلکه در مقابل آن از رقبای سرسخت دیگر در منطقه حمایت می‌کند.

۶- چالش‌های ایالات متحده آمریکا علیه قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، دولت آمریکا به شیوه‌های مختلف سعی کرده است با تهدید ایران از نقش‌آفرینی این کشور در صحنه منطقه‌ای و جهانی کند.

برای نخستین مورد می‌توان به تلاش برای مهار ایران در قالب استراتژی مهار اشاره کرد. بنا بر اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، نظم نوین جهانی که آمریکا پس از موفقیت در بیرون راندن نیروهای عراقی از خاک کویت به دنبال آن برآمد، بر دو پایه تشخیص و مهار دشمنان ایالات متحده آمریکا از یک سو و ائتلاف و همکاری با دوستان این کشور از سوی دیگر، استوار بود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۳: ۶۱۹). این سیاست در ارتباط با ایران هم در دوران دموکرات‌ها در دهه ۹۰ و در چارچوب مهار دوجانبه ایران و عراق و هم در دهه کنونی به‌وسیله جمهوری خواهان به صورت مهار همه‌جانبه پیگیری شد. این راهبرد هم‌اکنون در سه محور در حال پیگیری است؛ در محور نخست در مقطع کنونی آمریکا در تلاش است تا ترتیبات امنیتی دوجانبه خود با کشورهای شورای همکاری را بیش‌تر تقویت کند و هم‌چنین توانایی‌های نظامی این کشورها را افزایش دهد و با افزایش حضور نظامی خود در عراق و افغانستان هر چه بیش‌تر ایران را در محاصره امنیتی قرار دهد (معین‌الدینی و رضاپور، ۱۳۸۷: ۳۵۶-۳۵۵).

تلاش آمریکا برای نزدیک‌ساختن کشورهای میانه‌رو عربی به اسرائیل به عنوان دشمنان دیرینه هم‌دیگر، محوری دیگر از استراتژی آمریکا برای مهار ایران در شرایط جدید است. این سیاست از زمان جنگ حزب‌الله لبنان و اسرائیل در تابستان سال ۲۰۰۶ و احساس نگرانی‌های هم‌زمان اسرائیل و دولت‌های میانه‌رو عربی از قدرت حزب‌الله و در نتیجه استفاده مقامات واشنگتن از این فضا آغاز شد (اسدی، ۱۳۸۷: ۲۰۳). از این‌رو، دولت آمریکا در حال حاضر در پی گسترش و تقویت این ایده است که اسرائیل و کشورهای عربی در جهت مهار ایران و جلوگیری از توسعه نقش و نفوذ منطقه‌ای آن دارای منافع مشترک هستند.

محور سوم مهار ایران در شرایط جدید تشدید فشارهای سیاسی-اقتصادی علیه ایران در ابعاد بین‌المللی و منطقه‌ای است. طرح ایران به عنوان تهدیدی امنیتی منطقه‌ای جهانی به

دلیل تداوم برنامه‌های هسته‌ای خود، وارد ساختن اتهام حمایت از تروریسم و فعالیت گروه‌هایی چون حزب‌الله و حماس در سطح منطقه، اتهام حمایت از شبه‌نظامیان شیعی در عراق و انتقال تسلیحات به این کشور و قراردادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست گروه‌های تروریستی از جمله زمینه‌ها و بسترهایی است که آمریکا سعی دارد با استفاده از آن‌ها فشارهای مختلف بر ایران را تشدید کند (نصر^۱ و تاکی^۲، ۲۰۰۸: ۳۵).

چالش دیگر که در کنار استراتژی مهار جای توجه بسیاری دارد، بحث تحریم‌های اقتصادی است که بیش‌ترین فشار را بر دولت ایران به همراه داشته است. روند تحریم‌ها از دهه ۱۹۹۰ با قانون مجازات‌های ایران و لیبی (داماتو^۳) شکل جدی‌تر به خود گرفت. مجازات‌هایی که در قانون داماتو پیش‌بینی شده بود، شامل عدم صلاحیت برای شرکت در قراردادهای مزایده‌ای حکومت ایالات متحده آمریکا، منع واردات به ایالات متحده آمریکا، رد پروانه‌های صادراتی ایالات متحده آمریکا، منع کمک‌های بانک صادرات و واردات ایالات متحده آمریکا، منع وام‌هایی بیش از ۱۰ میلیون دلار در هر سال از نهادهای اعتباری ایالات متحده آمریکا و منع معامله بر اساس اعتبارات حکومت ایالات متحده آمریکا بود (نوازی، ۱۳۸۴: ۳۹۷). از جمله موارد دیگر تحریم‌های اقتصادی می‌توان به تحریم بانک‌های ایرانی در سال‌های اخیر اشاره نمود. از دید دولت آمریکا ایران از بانک‌های خود برای کمک مالی به تروریسم استفاده می‌کند.

چالش دیگر که فشار بسیار از طریق آن در سال‌های اخیر بر دولت ایران وارد شده بحث «برنامه هسته‌ای و نظامی ایران» است. از دیدگاه آمریکا، برنامه هسته‌ای ایران تهدیدی جدی برای صلح و امنیت بین‌المللی است و لذا تمامی تلاش خود را چه از طریق فشارهای بین‌المللی و چه از طریق تهدیدات نظامی انجام می‌دهد تا ایران را از پیگیری برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای خود منصرف کند (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۵۴). آمریکا و متحدانش بر این نظرند که دست‌یابی ایران به توان هسته‌ای چندین چالش جدی را در پی دارد: اول آن‌که باعث گسترش توان هسته‌ای در خاورمیانه می‌شود و کشورهای همسایه ایران نظیر عراق، عربستان سعودی، مصر، سوریه، ترکیه، اسرائیل و حتی الجزایر به دنبال ترمیم موقعیت دفاعی و امنیتی خود خواهند بود و دوم آن‌که افزایش موقعیت منطقه‌ای ایران در خاورمیانه، باعث افزایش چشم‌گیر قیمت نفت خواهد شد. کاهش وابستگی داخلی به انرژی فسیلی به واسطه بومی‌کردن توان هسته‌ای و استفاده از

1 Vali Nasr

2 Ray Takeyh

3 Alfonse M. D'Amato

موقعیت هسته‌ای در چانه‌زنی‌های منطقه‌ای به وسیله ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای دارنده نفت و گاز جهان در کنار وابستگی رو به افزایش آمریکا و اروپا و آسیای دور به نفت خاورمیانه و خلیج فارس برای اقتصاد جهانی نگران‌کننده خواهد بود. سوم آن‌که با توجه به سیاست‌های ایدئولوژیک ایران، دستیابی به توان هسته‌ای به ابزاری برای افزایش هراس‌پروری در خاورمیانه و کاهش آزادی عمل آمریکا در آن تبدیل خواهد شد (سوکولسکی^۱ و کلاوسون^۲، ۲۰۰۵: ۱-۲)؛ و در نهایت این که ایران هسته‌ای تهدیدی برای اسرائیل به حساب می‌آید و تعادل قدرت را در منطقه بر هم می‌زند (پولاک^۳ و تاکی، ۲۰۰۵: ۲۵-۲۴).

۷- آمریکا به عنوان قدرت هژمون در برابر جمهوری اسلامی ایران

با وجود تضعیف هژمونی اقتصادی آمریکا در سه دهه گذشته، هنوز این کشور مهم‌ترین کنش‌گر تأثیرگذار در عرصه سیاست بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. ایالات متحده آمریکا به عنوان مهم‌ترین حامی نظام سرمایه‌داری با هر گونه تغییر انقلابی که موقعیت برتر آن را به خطر بیندازد مخالفت می‌کند و با آن به مقابله می‌پردازد. از این رو این کشور با کشورهای انقلابی که دارای اهداف ایدئولوژیک بوده و به مقابله با سرمایه‌داری بین‌المللی می‌پردازند مقابله کرده و در سال‌های گذشته به سبب دخالت‌های خود در این مورد حتی مجبور به درگیر شدن در جنگ‌های مختلفی شده است. موضوع دیگری که ایالات متحده آمریکا نسبت به آن حساس بوده، شکل‌گیری هژمون‌های منطقه‌ای مستقل و یا مخالف آمریکا است. این موضع‌گیری در مورد مناطق غنی و راهبردی به روشنی دنبال شده و از اهمیت بیش‌تر برخوردار بوده است. در این راستا واشینگتن تلاش کرده است با استفاده از اتحادیه‌های منطقه‌ای و همراهی با کشورهای دوست در منطقه، تحریم‌های اقتصادی، اعلامیه‌های رسمی و عمومی، تهدید نظامی، ژست‌ها و فشارهای سیاسی بر این نوع حکومت‌ها فشار وارد کرده تا این رژیم‌ها یا از موضع ضدآمریکایی خود دست بردارند و یا در موضعی تدافعی در مقابل این کشور قرار گیرند (اسنایدر، ۱۹۹۹: ۲۶۷-۲۶۶). مجموعه این نوع رفتارها را می‌توان در چارچوب دیپلماسی فشار اشاره کرد که پیش‌تر به آن پرداخته شد.

1 Henry Sokolski
2 Patrick Clawson
3 Kenneth Pollack

۸- هژمونی و دغدغه‌های جهانی آمریکا در تقابل با هژمونی و داعیه‌های منطقه‌ای ایران

نظام جمهوری اسلامی ایران که از بدو تأسیس از ماهیتی ضد هژمونیک برخوردار بوده است؛ یکی از موانع عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا به شمار می‌رود. در حقیقت انقلابی که برای رهایی از سلطه و بهره‌کشی قدرت‌های بزرگ شکل گرفت، بعید است به راحتی تحت تأثیر فرهنگ استراتژیک آمریکایی قرار گیرد. مشخصات فرهنگ استراتژیک آمریکایی عبارتند از عدم‌پذیرش و تحمل قدرت‌های مستقل، خصومت با دولت‌های غیرلیبرال مگر آن‌که سیاست خارجی‌شان تبعی و پیرو باشد؛ بدین معنی که از سیاست‌های آمریکا در قبال مسائل مختلف بین‌المللی تبعیت کنند و این درک عمیق و ریشه‌دار اما غیر قابل مشاهده که آمریکا از نرم‌ها، ارزش‌ها و رویه‌های تصمیم‌گیری بین‌المللی تا آن‌جا که دیگران و نه آمریکا را محدود سازد حمایت می‌کند. این ویژگی‌های فرهنگ استراتژیک آمریکا، به وسیله دنبال کردن سیاست خارجی هژمونیک تثبیت و تقویت شده است (لیورث^۱، ۲۰۱۳: ۳۳۳-۳۳۴).

نگاهی به راهبردهای امنیتی ایالات متحده آمریکا طی دهه‌های گذشته به خوبی نشان‌دهنده آن است که قدرت‌یابی آمریکا در قامت کنش‌گر بین‌المللی مرهون هژمونی بی‌رقیب واشنگتن در قاره آمریکا بوده است. بر این اساس «ایالات متحده آمریکا می‌باید از دستیابی یک دولت به جایگاه هژمون در سایر مناطق جلوگیری به عمل آورده و از رهگذر ایجاد موازنه میان قدرت‌های منطقه‌ای توان آنان را مصروف متوازن کردن قدرت یک‌دیگر نماید» (مرشایمر^۲، ۲۰۱۱: ۱۸). این امر چنان‌که مرشایمر می‌نویسد خصوصاً در سه منطقه اروپا، اوراسیا و خلیج فارس برای ایالات متحده آمریکا اهمیتی حیاتی دارد (مرشایمر و والت^۳، ۲۰۱۶: ۹۵). طیف متنوعی از راهبردهای امنیتی و سیاست خارجی اعم از موازنه‌گرایی فرامنطقه‌ای، درگیری‌گزینشی، جهان‌گرایی و ... همگی ناظر بر همین هدف کلان هستند.

در مقابل رهبران ایران به واسطه موقعیت جغرافیایی، جمعیت، منابع مادی قدرت و نهایتاً بنیان‌های قدرت نرم اعم از ملی‌گرایی، شیعه‌گری و ... دستیابی به جایگاه قدرت برتر در خلیج-فارس را سرنوشت محتوم جمهوری اسلامی ایران می‌دانند (آیزنستات^۴، ۲۰۱۵: ۶)؛ خصوصاً که

¹ Flynt Leverett

² John J. Mearsheimer

³ Stephen M. Walt

⁴ Michael Eisenstadt

در سال‌های پیش از انقلاب، ایران یک بار و به نحوی موفق نقش هژمون منطقه‌ای در خلیج فارس را ایفا کرده است. ایران با توجه به آمال منطقه‌ای خویش و البته با نیم‌نگاهی به منطق بقا و تهدیدات، متوجه موجودیت خود بر آن است تا در معادلات خلیج فارس دست برتر را داشته باشد (گودرزی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳۹-۱۳۸). به همین ترتیب در خاورمیانه گرایش‌های امپریالیستی آمریکا، رهبران این کشور را مجبور ساخته است تا کسانی را که با سیاست‌های این کشور مخالفت می‌ورزند به عنوان شیطان و اهریمن قلمداد کنند. یکی از بهترین نمونه‌های مسأله امتناع و عدم پذیرش نظام‌های غیرلیبرال، نظامی است که پس از انقلاب اسلامی در ایران و به واسطه نظام جمهوری اسلامی ایران (هم‌گرایی نهادهای دموکراتیک و برخاسته از انتخابات و آرای مردمی همراه با نهادهای تحت حاکمیت اسلام که با سیاست خارجی استقلال‌طلبانه همراه شده است) پدید آمده است. در حقیقت ما با دو فرهنگ استراتژیک مواجه هستیم که هر دو بر بنیادهای ایدئولوژیکی متعارض استوارند؛ یکی ماهیت سلطه‌طلبانه دارد و دیگری ماهیت مقاومت در برابر سلطه، یکی ماهیتی هژمونیک دارد و دیگری ماهیت ضدهژمونیک.

فرهنگ راهبردی آمریکا متضمن این نکته است که ارزش‌هایی نظیر دموکراسی، حقوق بشر، لیبرالیسم و... باید به سایر مناطق جهان اشاعه یابند. ایالات متحده آمریکا در مقام هژمون جهانی وظیفه انتقال و اشاعه ارزش‌های مذکور را بر عهده گرفته و از رهگذر ابزارها و امکانات مختلف و متفاوتی آن را به انجام می‌رساند. گاه سیاست‌های تشویقی و نرم‌افزارگرایانه را در دستور کار قرار می‌دهد و گاه از تاکتیک‌های سخت‌افزاری نظیر کاربرد زور و حتی اشغال کشورها استفاده می‌کند (محمودی و گودرزی، ۱۳۹۱: ۴۵۰).

جمهوری اسلامی ایران و در نگاهی کلان‌تر ایران، به لحاظ تاریخی خود را همواره قربانی اشغال‌گری و جنگ‌های ناخواسته می‌داند. از سوی دیگر ایران در اندک زمانی پس از انقلاب اسلامی خود را هدف خصومت و دشمنی ایالات متحده آمریکا یافته و طیف وسیعی از تلاش‌ها برای سرنگونی و تضعیف خود را تجربه کرده است. با نگاهی گذرا به راهبرد نظامی ایران به راحتی می‌توان دریافت که راهبرد مذکور اساساً وجه تدافعی داشته و بر بازدارندگی مبتنی است. بازدارندگی که خود دارای پنج خط‌قرمز اصلی است: «حمله مستقیم به ایران، اقدام برای تضعیف و توقف ظرفیت صدور نفت، تهدید نسبت به تمامیت سرزمینی ایران، تلاش‌ها در جهت تغییر رژیم و نهایتاً بازگشت ایالات متحده آمریکا به مناطق مجاور مرزهای ایران در شرق و غرب» (آیزنستات، ۲۰۱۵: ۸).

دو رویکرد عمده در روابط ایران و آمریکا در حال شکل‌گیری است. در حالی که ایرانی‌ها بیش از گذشته آمریکا را مهم‌ترین مشغله سیاست خارجی خود می‌دانند؛ تعداد آمریکایی‌هایی که ایران را مهم‌ترین دستور سیاست خارجی خود می‌دانستند، در حال کاهش است.

بخش عمده‌ای از تحولات و خاصه چالش‌های امروز منطقه خاورمیانه به تقابل راهبردی قدرت هژمون امروز جهان، ایالات متحده آمریکا و قدرت منطقه‌ای خاورمیانه، جمهوری اسلامی ایران مرتبط است. آن قدرت در حالی مدیریت فشار بین‌المللی علیه ایران را در اختیار دارد که خود در فراتر از منطقه با دغدغه افول هژمونی مواجه است و به میزان افزایش این دغدغه جهانی، بازیگران منطقه‌ای با فرصت بازی بیش‌تری مواجه خواهند بود.

بنابراین در حالی که اکنون مهم‌ترین موضوع سیاست خارجی ایران، تحریم و سیاست فشار آمریکا است، موضوع محوری مقامات و تحلیل‌گران ایالات متحده آمریکا، افول هژمونی است. دغدغه‌ای که با شاخص‌های واقعی از داخل آن کشور تا حوزه‌های حضور و نفوذ منطقه‌ای و جهانی آن تقویت می‌شود.

بحران بدهی‌ها، مشکلات اقتصادی کم‌سابقه، کاهش اعتبار و حوزه نفوذ دلار، جبر سیاست‌های اقتصادی ریاضتی به ویژه در حوزه نظامی و از راه رسیدن رقبای جدید هم‌چون چین و گروه بریکس که اتحادیه‌ای خارج از حوزه دلار و یورو را تشکیل داده‌اند، از جمله این شاخص‌ها به شمار می‌رود. تحولات یک دهه اخیر نیز نشان می‌دهد که توان ایالات متحده آمریکا در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای رو به افول است و رقبای جدید این قدرت در زمانه درگیری‌های منطقه‌ای آن، به بیش‌ترین فرصت‌های لازم برای تهدید هژمونی آن قدرت دست یافتند. باراک اوباما در لحنی متفاوت نسبت به رؤسای جمهور سابق آمریکا به این واقعیت اذعان می‌کند. او در سخنرانی سال ۲۰۱۴ خود در سازمان ملل متحد تأکید کرد که آمریکا امروز به حدی در داخل و خارج از کشور با مشکل مواجه است که انتظار حل همه مسائل و مشکلات جهانی و مداخله فراگیر این قدرت، غیرمنطقی است و این مشکلات راه‌حلی چندجانبه‌گرایانه لازم دارد. چنین موضعی حداقل در میان رؤسای جمهور آمریکا بعد از پیروزی در جنگ سرد و غرور یک-جانبه‌گرایانه آن‌ها کم‌سابقه بوده است.

شرایط شکل‌گرفته در رابطه با هژمونی آمریکا در ابتدای دهه ۲۰۱۰ و نوع بازی سیاسی دولت آن کشور در محیط بین‌المللی جدید، مباحثی شبیه به چالش‌های نظری و سیاسی دهه ۱۹۸۰ ایالات متحده آمریکا را برانگیخته است. این مباحث در آن زمان میان کسانی هم‌چون

رابرت گیلپین و پل کندی^۱ و امروزه در میان متفکرانی هم‌چون کریستوفر لاین و ژوزف نای شکل گرفته است (فلاح‌پیشه، ۱۳۹۴: ۱۱۶-۱۱۵).

گیلپین در دهه ۱۹۸۰ می‌نویسد که قدرت هژمون آمریکا دو گزینه پیش روی خود دارد، یا باید نسبت به رقبا سیاست تهاجم را در پیش گیرد و یا این که بخشی از تعهدات ابرقدرتی خود را کاهش دهد و به سوی اتحادهای راهبردی با دیگر کشورها و تفویض و تقسیم بخشی از اقتدار خود روی آورد (گیلپین، ۱۹۸۱: ۱۱). در آن زمان آمریکا راه اول را در پیش گرفت و سرانجام شکست شوروی سابق و فروپاشی دیوار برلین و بلوک شرق در سال ۱۹۸۹، هزینه‌های هژمونی آن قدرت را مشروع‌سازی کرد. اما در دنیای امروز آوردگاه مشابهی وجود ندارد که دولت ایالات متحده آمریکا امیدوار باشد با پیروزی در آن بدهی ۱۷ تریلیون دلاری کشور را توجیه نماید. به ویژه آن‌که بخش عمده این بدهی ناشی از هزینه‌های نظامی و تعهدات ابرقدرتی خارجی است (فلاح‌پیشه، ۱۳۹۴: ۱۱۷).

بنابراین با توان کم‌تر و رویکرد انفعالی‌تر، دولت امروز آمریکا بخش‌هایی از دو سیاست و گزینه مطرح شده توسط گیلپین را اجرا می‌کند. به‌گونه‌ای که از یک طرف به مشغله‌سازی برای چین و روسیه روی آورده است تا مانع پیشرفت‌های بیش‌تر آن‌ها شود و از طرفی دیگر در مناطقی هم‌چون منطقه پرچالش خاورمیانه و شمال آفریقا از عمل به تعهدات و الزامات ابرقدرتی خود خودداری می‌کند.

در استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ آمده است: «اگر آمریکا سرمایه‌گذاری عاقلانه‌ای برای حفظ قدرت خود در بیست‌وپنج سال آینده نکند، از قدرت و نفوذش کاسته می‌شود و منافع آن بیش از آن‌چه امروزه در معرض تهدید است با خطر مواجه خواهد شد. ملل بسیاری پیش از این درصدد برابری با قدرت آمریکا برآمده‌اند. از این رو بازوهای قدرت ایالات متحده آمریکا یعنی قوای اجتماعی، نظامی، اقتصادی و فنی بدون تعهدات پایدار ملی، پایدار نخواهند ماند. تضمین ادامه رفاه و کامروایی آمریکایی‌ها نیز بسیار مهم است. بدون آن، ایالات متحده آمریکا در ایفای نقش رهبری جهانی خود، ناتوان خواهد بود» (کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۲: ۲۷۲).

شش سال بعد از تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، سند چشم‌انداز بیست-ساله جمهوری اسلامی ایران تدوین گردید که طبق آن، جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴

^۱ Paul Kennedy

(۲۰۲۵ میلادی) در میان ۲۶ کشور منطقه خود قدرت اول خواهد بود. قدرت اول در زمینه‌های علمی، سیاسی، اقتصادی و دفاعی که در عین روابط و تعامل سازنده با کشورهای دیگر دنیا شکل می‌گیرد (سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴).

در میان زمان‌های پیش‌بینی شده مختلف در مورد موعد افول هژمونی ایالات متحده آمریکا در دنیا، اغلب سال ۲۰۲۵ را واقع‌گرایانه‌تر می‌دانند؛ یعنی سال که هر چند قرابتی اتفاقی با افق چشم‌انداز توسعه ایران دارد، اما تقابل و احیاناً تعامل راهبردی آن دو افق منفی و مثبت با هم محتوم خواهد بود. ایران و آمریکا یکی از طولانی‌ترین اختلافات تاریخ ملت‌های دنیا را با یک-دیگر تحمل می‌کنند؛ اما بعد از ۴۰ سال تنش، اکنون دغدغه‌های بین‌المللی آمریکا و اهداف منطقه‌ای ایران باعث شده است که دو طرف، دیگر مهم‌ترین مسائل و مشغله‌های یک‌دیگر نباشند. در حالی که تمرکز اصلی راهبرد نویسان آمریکایی جلوگیری از افول هژمونی آن قدرت است، هدف اصلی دولت‌مردان ایرانی مبدل گشتن به قدرت اول منطقه‌ای می‌باشد. یک هژمون منطقه‌ای که چون برخلاف دوران قبل از انقلاب اسلامی این هدف را خوداتکا و خارج از قلمرو استراتژیک فرمانطقه‌ای تعریف کرده است، چاره‌ای جز تقابل راهبردی با آن حوزه ندارد (فلاح‌پیشه، ۱۳۹۴: ۱۱۸).

۹- تضاد ایدئولوژیک میان ایران و آمریکا

میان ایران و آمریکا تنها یک اصطکاک عمیق سیاسی وجود ندارد؛ بلکه تقابل و تنازع این دو کشور در اعماق گفتمانی است؛ دو جهان‌بینی و دو گفتمان با رویکردهای ایدئولوژیک که در قالب‌های متفاوتی رو در روی هم قرار گرفته‌اند. در این تقابل، ایران پرچمدار ایدئولوژی اسلامی نشأت گرفته از آموزه‌های مذهب تشیع، و آمریکا پرچمدار لیبرال دموکراسی و سکولاریسم است. این تفاوت و تضاد ایدئولوژیک در عرصه‌های گوناگون هم‌چون سیاست خارجی نمود یافته و ایران و آمریکا را در دو نقطه مقابل هم قرار داده است. در حالی که جمهوری اسلامی ایران معتقد به استقلال کشورها و شکل‌گیری نظامی عادلانه و نفی سلطه‌طلبی و سلطه‌پذیری و برقراری سازوکاری مبتنی بر صلح و امنیت و عدالت در صحنه بین‌المللی است؛ ایالات متحده آمریکا به دنبال حاکمیت دموکراسی آمریکایی و هژمونی خود در جهان است. به‌گونه‌ای که برای رسیدن به اهداف خود علاوه بر ابزارهای نرم و دموکراتیک، به اقتضای شرایط از ابزارهای سخت و زور نیز استفاده می‌کند. آمریکا به دنبال ایجاد نظم نوین جهانی مدنظر خویش است.

در این طرح، آمریکا به عنوان قدرت هژمون به هیچ قاعده محدودیت‌زایی پای‌بند نیست و بی‌پرده به دنبال به تسلیم واداشتن بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. با این وصف، تقابل آمریکا با ایران، امری غیر منتظره نخواهد بود و طبیعی است که ایران از سوی آمریکا، یاغی و محور شرارت خوانده شود و دلیل آن هم تجاوزگری ایران نیست؛ بلکه فقط به این دلیل است که ایران از نظم نوین جهانی موردنظر آمریکا پیروی نمی‌کند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۱: ۵۰-۱۵).

مقاومت ایدئولوژیک رهبران سیاسی ایران در مقابل آمریکا را می‌توان انعکاس اعتقاد آن‌ها به نقش اسلام به عنوان یگانه مذهب راستین دانست که می‌تواند نقش پویایی در عرصه‌های اجتماعی، ملی، سیاسی و بین‌المللی ایفا کند. بر اساس این نگرش که بر پایه ادراک دولت‌مردان جمهوری اسلامی ایران از نظام بین‌الملل و نقش آمریکا شکل می‌گیرد، نظام بین‌الملل به دو حوزه کاملاً متعارض به نام دارالاسلام و دارالحرب تقسیم می‌شود که اساس آن بر رقابت و تعارض میان این دو حوزه متفاوت گفتمانی استوار است. این نگرش را می‌توان عامل تشدید تضادهای نهفته جمهوری اسلامی ایران با آمریکا و جهان غرب دانست (رمضانی، ۱۹۹۲: ۳۹۵).

تفاوت دو کشور آمریکا و ایران در این است که آمریکا بر اساس نظریه‌های جان دیویی^۱ و ویلیام جیمز^۲ خود را عمل‌گرا می‌داند و عمل‌گراها راحت‌تر می‌توانند مواضع اصولی و ارزشی خود را با توجه به بافت موقعیتی‌ای که در آن قرار می‌گیرند، بازتعریف کنند. این در حالی است که ایران، مواضع ایدئولوژیک خود را در قالب ارزش‌های تعریف می‌کند که برگرفته از قوانین الهی است و تزلزل در آن‌ها می‌تواند در مشروعیت نظام سیاسی خدشه وارد کند. لذا اگر ایران بخواهد در روابط خود با آمریکا تجدیدنظر کند، در مرحله نخست باید پاسخ‌گوی این پرسش باشد که آیا آمریکای امروز با تفاوتی با آمریکای دیروز کرده است؟ و هم‌چنین در فضای گفتمانی ناشی از تقابل ایران با آمریکا، مشروعیت ناشی از مبارزه با آمریکا در منطقه خاورمیانه و دیگر مناطق جهان که به صورت یک حقیقت قابل توجه در افکار عمومی منطقه‌ای و بین‌المللی برای ایران ارزش‌آفرین بود، از ایران گرفته خواهد شد. بنابراین، چالش‌های ایدئولوژیک میان دو کشور ایران و آمریکا به عنوان یک پیشران تأثیرگذار در استمرار روابط خصمانه آن دو بسیار عمیق است و حل این تضادها از سوی دو کشور در آینده نزدیک بسیار بعید به نظر می‌رسد.

¹ John Dewey

² William James

نتیجه گیری

ایران قدرتی است که به لحاظ نظامی، وسعت، جمعیت و سایر فاکتورهای مورد قبول در سنجش قدرت در سطح یک قدرت منطقه‌ای است. لازمه استمرار قدرت ایران در گروی انطباق آن با شرایط بین‌المللی است. بر پایه نوشته‌های بشماره‌ای که صاحب‌نظران روابط بین‌الملل در چند سال اخیر منتشر کرده‌اند نظام بین‌المللی در حال تبدیل شدن به یک نظام چند قطبی منطقه‌ای است. این مفروضه بدان معنی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند خود را از یک تشکل منطقه‌ای بی‌نیاز بداند و حتی کشوری مانند آمریکا خود را در چارچوب نفتا تعریف می‌کند.

با تعیین سطح و وزن ژئوپلیتیکی هر یک از کشورها می‌توان سطوح قدرت ملی آنها را مورد سنجش قرار داد. سنجش قدرت ملی کشورها مستلزم ارزیابی و محاسبه مؤلفه‌ها و عوامل مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، سرزمینی، نظامی، فرهنگی و علمی کشورها می‌باشد که محاسبه مجموع امتیازات عوامل مذکور نشانگر میزان و سطح قدرت ملی و تعیین جایگاه آنها در میان کشورها و در سطح منطقه‌ای می‌باشد. بر اساس یافته‌های این پژوهش ایران واجد عناصر قدرت ملی می‌باشد اما به لحاظ قدرت منطقه‌ای وضعیت ایران چگونه است؟ شناخت و درک اهمیت کشور ایران در منطقه و رسیدن به جایگاه مناسب آن از اهمیت زیادی برخوردار است. برای درک بهتر این موضوع می‌توانیم دو سوال را مطرح کنیم: چه منابعی در اختیار ایران قرار دارد تا بتواند سیاست خارجی خود را به نحوی واقع‌بینانه اعمال کند؟ و چه منابعی در مقایسه با کشورهای دیگر منطقه برای ایران وجود دارد؟

به وضوح می‌توانیم پاسخ دهیم که ایران به اندازه کافی منابع طبیعی، اقتصادی، انسانی، و نظامی دارد که بتواند آنها را به منابع سیاسی تبدیل کرده و سیاست خارجی خود را تقویت کند، هرچند بحث‌های نظری و روش‌شناسی برای تعیین موقعیت واقعی یک کشور در عرصه بین‌المللی، پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق و به وجود آمدن کشورهای جدید و روابط تازه آنها به طور کامل دگرگون شده است.

با توجه به مباحث صورت گرفته، به این جمع‌بندی می‌رسیم که قدرت منطقه‌ای کاملاً بر سیستم منطقه‌ای استوار است و می‌تواند بیشترین تاثیر را بر منطقه داشته باشد، بی‌آنکه بخواهد قدرت خود را در سطح بین‌المللی اعمال کند. با توجه به این نکته، ایران در سیاست خارجی اش برخی برتری‌های خود را با توجه به منابع و توانایی‌هایش نشان داده است. حتی

در مواردی این قدرت را در خارج از مرزهای منطقه به معرض نمایش گذاشته است. این تمایل ایران برای نفوذ بیشتر در خارج از محدوده منطقه ای معمولاً با موفقیت های نسبی همراه بوده است، که نشان می دهد که ایران قصد دارد در تقسیم بندی ها به عنوان یک کشور پر قدرت و مهم حاضر شود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۸۷). «استراتژی مهار ایران؛ ابعاد و چالش‌های منطقه‌ای»، فصل‌نامه راهبرد، شماره ۴۷.
- ایوانز، گراهام، نونام، جفری (۱۳۸۱). فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی (۱۳۸۱). تهران: نشر میزان.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۵). «تضاد نقش‌ها: بررسی ریشه‌های منازعه ایران و آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر»، فصل‌نامه راهبرد، شماره ۳۹.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۳). «تهدیدات امنیتی منطقه‌ای ایران پس از جنگ سرد: پیامدها و پاسخ‌ها»، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال ۱۸، شماره ۳.
- خورشیدی، ناصر، جویباری، محمدیوسفی، کریمی، سعید (۱۳۹۶). «مبانی تاریخی و نظری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا»، فصل‌نامه پژوهشنامه تاریخ، سال دوازدهم، شماره ۳۷.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۵). «آمریکا از استراتژی تدافعی به استراتژی تهاجمی»، فصل‌نامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۸.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۵). «آمریکا و دگرگونی در استراتژی کلان»، پژوهش حقوق و سیاست، سال هشتم، شماره ۲۱.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا، امیربیک، علی (۱۳۹۰). «قدرت منطقه‌ای ایران و چالش‌های خارجی پیش روی آن»، فصل‌نامه سیاست، دوره چهل‌ویک، شماره چهار.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۱). روابط ایران و آمریکا؛ بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی. تهران: مؤسسه تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۲). کتاب آمریکا (ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه ۱). تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- فلاح‌پیشه، حشمت‌الله، علی‌عسکری، عبدالعلی (۱۳۹۴). لبخند و شمشیر در روابط ایران و آمریکا. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵). «ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی-امنیتی آمریکا»، فصل-
نامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره چهارم، شماره مسلسل ۳۴.
گودرزی، سهیل، سلطانی‌نژاد، احمد، زهرانی، مصطفی و همکاران (۱۳۹۶). «بررسی رابطه
جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در پرتو فرهنگ راهبردی»، فصل‌نامه مطالعات
روابط بین‌الملل، سال دهم، شماره ۳۹.
محمودی، محسن، گودرزی، سهیل (۱۳۹۱). «سیاست نرم‌افزارگرایانه ایالات متحده در
خاورمیانه؛ مقایسه جورج بوش و باراک اوباما»، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال بیست‌وششم.
معینی‌الدینی، جواد، رضاپور، مهین (۱۳۸۷). «تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر هژمونی
منطقه‌ای ایران»، فصل‌نامه سیاست خارجی، ۷.
نوازی، بهرام (۱۳۸۴). «کاربرد ابزار تحریم اقتصادی ایالات متحده در برخورد با جمهوری
اسلامی ایران»، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال نوزدهم، شماره ۲.

ب) منابع انگلیسی

- Allison & others (1996). *America's national interest*. A report from the commission on American national interests.
- Eisenstadt, Michael (2015). *The Strategic Culture of the Islamic Republic of Iran: Religion, Expediency, and Soft Power in an Era of Disruptive Change*. Create Space Independent Publishing Platform.
- Flemes, Daniel, (2007). *Conceptualizing Regional Power in International Relations*. Working Paper, GIGA, June.
- Fuller, Graham (1990). *The Middle East in US soviet relation*. Middle East journal, Vol. 44, No 3.
- Gilpin, Robert (1981). *War and change in world politics*. Cambridge: Cambridge university press.
- Kindleberger, Charles (1973). *The world in depression 1929-1939*. University of California press.
- Leverett, Flynt (2013). *The Iranian Nuclear Issue, the End of the American Century, and the Future of International Order*. School of International Affairs, Penn State University.
- Mearsheimer, John J. (2011). *Imperial by Design*. The National Interest, NO. 111.

Mearsheimer, John J & Walt, Stephen M. (2016). *The Case for Offshore Balancing*. Foreign Affairs, Vol. 95(4).

Nasr, Vali and Takeyh, Ray (2008). *The Costs of Containing Iran* . Foreign Affairs, January/February.

Pollack, Kenneth & Takeyh, Ray (2005). *Taking on Tehran*. Foreign affairs (March, April).

Ramazani, R.K (1992). *Irons Foreign Policy, Both North and South*. Middle East Journal, Vol.46, No.3.

Snyder, Robert (1999). *The U.S and Third World Revolutionary State: Understanding the Breakdown in Relationship*. International Study Quarterly, 43(2).

Sokolski, Henry and Clawson, Patrick (2005). *Getting Ready a Nuclear-Ready Iran*. The Strategic Studies Institute, October.

Snyder, Robert (1999). *The U.S and Third World Revolutionary State: Understanding the Breakdown in Relationship*. International Study Quarterly, 43(2).